

فصلنامه تاریخ اسلام

سال ششم، زمستان ۱۳۸۴، شماره مسلسل ۲۴، ص ۵ - ۳۲

سیاست‌های نظامی و اداری بنی عباس در هند

(۴۲۲ - ۱۳۲ هـ)

دکتر سیاوش یاری*

پس از سقوط بنی امیه، مناطق تحت سلطه آنان از جمله بخش‌هایی از غرب هند به تدریج زیر نفوذ و سلطه بنی عباس قرار گرفت. در این زمان، شیعیان نیز که از آل عباس ناامید و ناراضی بودند، تحت تعقیب و آزار آنان قرار گرفته و به مناطق دوردستی چون سند روی آوردند. این مسئله باعث ایجاد حساسیت و توجه ویژه بنی عباس به قلمرو اسلامی در هند و سند گردید. به علت وجود اتباع قبیله‌های عرب که از مدت‌ها قبل از اسلام با یک‌دیگر اختلاف و درگیری داشتند، اختلافات قبیله‌ای بالا گرفت که این امر، سبب توقف فتوحات مسلمانان و تقویت جبهه غیر مسلمانان گردید و پایه‌های حکومت اسلامی را در این منطقه سست نمود. این اختلافات و دوری سند و هند از مرکز خلافت و جاه‌طلبی برخی از سران قبایل سرانجام باعث پیدایش حکومت‌های مستقل در منصوره و ملتان گردید که رقابت‌های محلی و منطقه‌ای را به اوج خود رساند. این اقدام، هم‌زمان و یاندرکی پس از تحركات استقلال طلبانه در شمال آفریقا و ایران صورت پذیرفت که فرجام آن چیزی جز چنددستگی و تضعیف دنیای اسلام نبود.

واژه‌های کلیدی: سند، هند، بنی عباس، منصوره، ملتان، هباری‌ها، بنوسامه.

*. استادیار دانشگاه ایلام.

مدخل

آغاز تسلط بنی عباس بر سند

سکوت مورخان در خصوص وقایع عهد بنی عباس در سند و کمبود اطلاعات در این زمینه، مانع ارائه تصویر درست و روشنی از حکومت کارگزاران عباسی در آن دیار گردیده است. هم‌زمان با سقوط بنی امیه، منصور بن جمهور، پس از شکست یزید بن عرار، آخرین حاکم منصوب بنی امیه در سند، حکومت مستقلی در سند تشکیل داد. او برادرش، منظور را نیز در حکومت سند با خود شریک ساخت و سرزمین‌های غرب رود سند را به وی سپرد و خود مناطق شرقی رود را اداره می‌نمود.^۱

وقتی که ابومسلم با کمک یاران و طرفداران بنی عباس، حکومت بنی امیه را سرنگون کرد، سفاح (۱۳۶ - ۱۳۲ هـ)، مغلس عبدی را به عنوان حاکم سند روانه آن منطقه نمود. او، منظور، برادر منصور، را شکست داد، ولی در نبردی با منصور، پس از شکست، به اسارت درآمد و کشته شد.^۲ ابومسلم این بار موسی بن کعب تمیمی را به مقابله او فرستاد و وی منصور را شکست داد. منصور در حالی که گریخته بود، در بیابان از تشنگی جان سپرد. بدین ترتیب، موسی حکومت سند را در دست گرفت. برقراری ارتباط با یاران و سرداران منصور و به احتمال زیاد، دادن وعده‌هایی به آنها، از دلایل پیروزی وی بر منصور بوده است.^۳ موسی، شهر منصوره را مرمت کرد و نواحی و مناطق مختلف سند را با لشکرکشی تصرف کرد و حکومت خود و بنی عباس را بر سند تحکیم و تثبیت نمود.^۴

برخی گزارش‌ها از آغاز اختلاف‌های قبیله‌ای و نزاع میان قبایل عرب مناطق سیستان و سند در این دوره حکایت دارد. این اختلافات، ریشه در نزاع‌های قبیله‌ای اعراب قحطانی (جنوبی) و عدنانی (شمالی) داشت که در دوره بنی امیه به آن دامن زده شده بود. به نظر می‌رسد که این درگیری‌ها، اغلب در ناحیه سیستان و خراسان بوده است،^۵ چرا که بلاذری و

چچنامه گزارشی از درگیری‌های قومی و اختلافات قبیله‌ای در سند، طی این دوره، ارائه نداده‌اند.

در سال ۱۴۱ هـ، موسی بن کعب به عراق بازگشت و عیینه، فرزندش، جانشین وی در سند شد. او تا سال ۱۴۳ هـ والی آن جا بود. در این سال، منصور (۱۵۸ - ۱۳۶ هـ) عمر بن حفص، معروف به هزار مرد، را به عنوان حاکم سند به آن منطقه اعزام نمود. عیینه از تسلیم سند به وی خودداری کرد و در نتیجه، بین آن دو جنگ درگرفت.^۶ برخی نیز معتقدند که عیینه علیه منصور شورش نمود و همین امر باعث شد که منصور او را برکنار و عمر بن حفص را جانشین وی نماید. هم چنین نقل شده است که چون در دوره عیینه، آتش اختلافات و نزاع قبیله‌ای - که به وسیله پدرش از بین رفته بود - شعله‌ور شد و او از حل آن عاجز ماند، برکنار گردید. به هر صورت، عیینه پس از شکست و دستگیری به بغداد فرستاده شد، اما در بین راه گریخت و تا رُخج در ناحیه سیستان فرار کرد و در آن جا برخی از یمنی‌ها او را کشته و سرش را به بغداد فرستادند.^۷

تحرکات شیعیان

در دوره منصور، شیعیان فعالیت‌های بسیاری برای نفوذ در سند انجام دادند. دوری سند که در انتهای نقطه شرقی خلافت قرار داشت، خوارج، علویان و بعدها اسماعیلیان را که تحت تعقیب قرار می‌گرفتند، وادار می‌ساخت که برای خود در این منطقه پناهگاهی جست‌وجو کنند.^۸ از طرف دیگر، اختلاف میان قبیله‌های مختلف سند و به طور کلی، شرق قلمرو خلافت اسلامی، زمینه نفوذ دسته‌های مخالف بنی امیه و بنی عباس، چون خوارج، شیعیان و اسماعیلیان را فراهم می‌ساخت.^۹ اما فعالیت شیعیان، به خصوص شیعیان زیدی در سند، ریشه‌های عمیق‌تری داشت.

حکم بن جبلة عبدی که در سال ۲۹ هـ به مکران حمله کرد، از طرفداران علی علیه السلام بود که شمار زیادی از زطهای سند، او را همراهی می‌کردند. یکی دیگر از هواداران علی علیه السلام، سیفی بن فصیل الشیبانی بود که در لشکرکشی سال‌های ۴۲ - ۳۹ هـ به سند، به خصوص قن‌دابییل، شرکت کرد. او از جمله هفت نفری بود که در سال ۵۰ هـ پس از قیام حجر بن عدی کشته شد. در دوره محمد بن قاسم، وی به دستور حجاج، از عتیه بن سعد جناده عوفی که از هواداران علی علیه السلام بود، خواست که علی علیه السلام را لعن کند. او از این کار سرباز زد و به همین جهت تنبیه گردید.^{۱۰}

از دوره امامت حضرت زین العابدین علیه السلام مردم سند به تشیع علاقه‌مند شدند، خصوصاً به دلیل آن که آن امام، از یکی از همسران خویش از اهالی سند، صاحب فرزندی به نام زید بود. گفته شده که محمد حنفیه، فرزند علی علیه السلام نیز از کنیزی سندی به دنیا آمده است.^{۱۱} به نظر می‌رسد که این زمینه‌ها و علاقه‌مندی ساکنان سند، جهت گسترش زیدیه تنها به صورت بالقوه و انگیزه‌ای قوی بود که می‌توانست آنها را به خصوص به زیدیه علاقه‌مند سازد، تا این که حجاج که با کنترل شدید و برخوردهای خشن و سیاست‌های خاص خود توانسته بود تمامی مخالفان را ساکت یا نابود کند، درگذشت. پس از مرگ وی، نواحی مختلف شرق قلمرو خلافت، چون خراسان، ماوراءالنهر و سند به مرکز دعوت شیعیان تبدیل شد، که البته این امر در دوره عباسیان، به خصوص پس از روی کار آمدن منصور و ناامیدی شیعیان از حکومت جدید، بارزتر است. با این حال، زید و فرزندش یحیی، در دوره بنی امیه قیام کردند و برخی از هندی‌ها، چون زیاد سندی یا هندی، در رکاب زید بن زین العابدین علیه السلام جنگیدند.^{۱۲}

در حفاری‌هایی که در مجموعه برهمن آباد، منصوره و محفوظه صورت گرفته، مه‌ری کشف شده که بر روی آن عبارت «امام محمد باقر» نوشته شده است. این مهر، تاریخ ندارد، ولی مشخص می‌کند که امام محمد باقر علیه السلام، در این منطقه طرفدار یا طرفدارانی داشته

است.^{۱۳}

اما مهم‌ترین تحول در فعالیت‌های شیعیان در سند، در دوره خلافت منصور صورت گرفت. در این دوره، محمد نفس زکیه^{۱۴} در مدینه، بر ضد منصور قیام کرد. ولی بر اساس توافق‌های صورت گرفته، ابراهیم، یکی از برادران وی، در بصره زمینه قیام را فراهم نمود. آنها قبل از این، با عمر بن حفص، حاکم سند نیز هماهنگی‌های لازم را برای اجرای این قیام انجام داده بودند. بنی هاشم و دیگر طرفداران نفس زکیه نیز در خفا با وی بیعت کردند، ولی اخبار قیام به منصور، خلیفه عباسی، رسید و او نیز دستور سرکوب آن را صادر کرد. محمد نفس زکیه به عبدالله، یکی از فرزندان خود، دستور داده بود که به بصره رود و در آن جا اسبانی تهیه کند و عازم سند شود و به عمر بن حفص که قبل از این با نفس زکیه بیعت کرده بود، پیوندد تا در صورت لزوم، قیام‌هایی به صورت هماهنگ در مدینه (به رهبری نفس زکیه)، بصره (به رهبری ابراهیم) و سند (به رهبری عبدالله) انجام گیرد.

مسعودی، از دیگر فرزندان محمد نفس زکیه که برای دعوت مردم به نواحی دیگر رفتند، سخن گفته است. از جمله، علی به مصر رفت و در آن جا کشته شد. یکی دیگر از پسرانش به نام حسن به یمن سفر کرد و در آن جا دستگیر و در زندان درگذشت. از برادرانش، موسی به جزیره رفت و یحیی، ابتدا عازم ری شد و از آن جا به طبرستان رفت. برادر دیگرش ادریس راهی مغرب شد که مدتی بعد، به دستور مهدی، خلیفه عباسی، مسموم شد، ولی پسرش، ادریس بن ادریس، در آن جا حکومتی تشکیل داد.^{۱۵}

به نوشته طبری، عمر بن حفص، عبدالله را نزد خود نگه داشت و بزرگان سند را به دعوت وی فراخواند که این دعوت و بیعت پذیرفته گردید و برای آغاز قیام، لباس و کلاه سفید تدارک دیده شد.^{۱۶} به احتمال قوی، عمر بن حفص، عبدالله را که مخفیانه و به بهانه تجارت و فروش اسب به سند آمده بود، نزد خود پنهان کرده و بیعت وی نیز سری و مخفیانه بوده است. در غیر

این صورت، وقوع بیعت آشکار عبدالله، از خلیفه عباسی مخفی نمی‌ماند. در این هنگام، پیامی از همسر عمر بن حفص رسید که او را از شکست و سرکوب قیام نفس زکیه و قتل وی و ابراهیم خبر می‌داد. ابراهیم، ابتدا پیروزی‌هایی کسب کرده بود و ساکنان شهرهایی چون اهواز و فارس به او پیوسته بودند، ولی سرانجام شکست خورد. بدین ترتیب، تمامی نقشه‌های عبدالله و عمر بن حفص در سند، ناتمام ماند و اوضاع دگرگون شد. اکنون آنان درباره این که چگونه با عبدالله رفتار کنند که منصور، خلیفه عباسی، آنان را مؤاخذه و مجازات نکند، به مذاکره نشستند. بر این اساس، مقرر گردید که عبدالله، نزد یکی از راجه‌های هند که با عمر بن حفص روابط دوستانه داشت، فرستاده شود. بنابر برخی گزارش‌ها، این راجه هندی برای پیامبر اسلام ﷺ ارزش و احترام زیادی قائل بود.^{۱۷}

عبدالله به همراه چهارصد تن از یاران خود که از زیدیه بودند، نزد این راجه رفته و آن جا پناه گرفت. چون اخبار این وقایع به منصور، خلیفه عباسی، رسید، شخصی را نزد عمر بن حفص فرستاد و در این باره از وی توضیح خواست. او نیز جلسه‌ای تشکیل داد و با یاران خود به مشورت پرداخت. یکی از آنان پذیرفت که مسئولیت کمک به عبدالله برای پناهندگی به راجه هندی را بر عهده گیرد تا تحویل خلیفه عباسی داده شود، ولی در ظاهر چنین وانمود شد که عمر بن حفص، وی را دستگیر و برای مجازات نزد خلیفه فرستاده است که البته خلیفه وی را به قتل رساند. با تمام این اوضاع و احوال، منصور، عمر بن حفص حاکم سند را به سبب کوتاهی درباره مسئله عبدالله سرزنش و از حکومت سند عزل کرد و به عنوان حاکم افریقیه برگزید.^{۱۸}

در دوره عمر بن حفص، خوارج نیز برای نفوذ در سند تلاش کردند که فرجام خوبی نداشت؛ حسام بن مجاهد همدانی از داعیان خوارج، طی سفری به سند در صدد برآمد تا ساکنان این منطقه را به آیین خارجی فراخواند که تلاش هایش ناکام ماند و سند را ترک

کرد.^{۱۹}

منصور، پس از عزل عمر بن حفص، هشام بن عمرو تغلبی را جانشین وی کرد. هشام به منصور پیشنهاد داده بود که خواهرش را به عقد خود درآورد. منصور این پیشنهاد را رد کرد، ولی در پاسخ به این نیت وی، او را به حکومت سند برگزید. با این حال، هشام بن عمرو، پس از ورود به سند، عبدالله را به حال خود رها کرد و از دستگیری و تعقیب وی صرف نظر کرد. برخی معتقدند که وی از طرفداران علویان بوده است.^{۲۰}

چون اخبار اهمال‌کاری وی به منصور رسید، به او هشدار داد که در امر دستگیری عبدالله شتاب کند. بنا به روایت طبری، در این هنگام عده‌ای از خوارج، در یکی از ولایات سند قیام کردند و هشام، برادر خود سَفْنَج (سفیح) را مأمور سرکوبی وی نمود.^{۲۱} ابن اثیر بدون اشاره به خارجی بودن این قیام، تنها نقل کرده که فردی شورش‌گر در ولایات سند سر برآورده است.^{۲۲} سفنج در مسیر حرکت خود برای سرکوب شورش، از جوار سرزمین‌های راجه‌سند که عبدالله به وی پناهنده شده بود، گذشت. در منابع نام این راجه یا سرزمین وی ذکر نشده است. رضوی و مکثون* معتقدند که قلمرو این راجه می‌بایست در سند علیی در شهر قندهار بوده باشد.^{۲۳} در این هنگام، عبدالله به همراه چند تن از یارانش به شکار آمده بود که سفنج، به صورت اتفاقی با آنان رو به رو شد. او ابتدا تصور کرد که با طلایه‌داران سپاه شورش‌گران برخورد کرده است، ولی چون نزدیک شدند، حقیقت را دریافتند. اطرافیان سفنج سعی کردند او را از تعقیب یا هرگونه برخورد با عبدالله باز دارند؛ آنها به وی گفتند که او فرزند رسول خدا ﷺ است، از جنگ با وی صرف نظر کن، به خصوص آن که مأموریت تو چیز دیگری است. او بدون توجه به نصیحت‌ها به قصد تقرب با خلیفه با آنها جنگید و عبدالله را با ده تن از یاران همراهش به قتل رساند. به این ترتیب، عبدالله و یارانش شش سال پس از قیام محمد بن نفس زکیه، به

* Maclean.

سرنوشت وی دچار شدند. هشام، اخبار این وقایع را به منصور گزارش داد. او ضمن ستایش کار وی، دستور داد که با راجه هندی که به عبدالله پناه داده بود، نبرد کند. هشام نیز در سال ۱۵۱ هـ به قلمرو وی حمله و او را مغلوب کرد و پس از به اسارت درآوردن همسر عبدالله که از اهالی سند بود و پسرش محمد - که بعدها به ابوالحسن محمد علوی معروف گشت - آنها را نزد منصور فرستاد. منصور او را به خانواده‌اش در مدینه تحویل داد. بقیه یاران و طرفداران عبدالله بن محمد نفس زکیه نیز در سند پراکنده شدند.^{۲۴}

هشام بن عمرو را می‌بایست در شمار حاکمان موفق سند به حساب آورد. او توانست همه مناطقی که شورش نموده یا ادعای استقلال کرده بودند، سرکوب نماید و نیز، لشکرکشی‌های موفقیت‌آمیزی به برخی سرزمین‌های اطراف انجام دهد. به گزارش بلاذری، او مناطقی که به علت دشواری‌های نظامی، تا آن زمان فتح نشده بود، تصرف کرد. بلاذری هم‌چنین فتح کشمیر را نیز به وی نسبت می‌دهد که البته در صحت این گزارش تردید جدی وجود دارد. فتح قندهار،^{۲۵} سرکوب شورش دسته‌ای از اعراب در قندابیل، اعزام سپاهی با کشتی‌های جنگی به رهبری عمر بن جمل به ناحیه نازند^{۲۶} (بارید)، از دیگر اقدامات وی بود. او هم‌چنین ملتان را تصرف کرد. این پیروزی‌ها با غنایم و اسیران زیادی همراه بود.^{۲۷} مکلئون احتمال می‌دهد که بسیاری از تحرکات و شورش‌هایی که در طی این دوره صورت گرفت، با قیام عبدالله و اقدامات وی در سند مرتبط بوده باشد.^{۲۸}

اختلافات قبیله‌ای و تضعیف حکومت بنی عباس

گزارش منابع در خصوص حوادث و وقایع عصر بنی عباس در سند پس از منصور، بسیار پراکنده است. در سال ۱۵۹ هـ، مهدی، خلیفه عباسی، عبدالملک بن شهاب مسمعی را به حکومت سند فرستاد. هزاران نفر، از جمله داوطلبانی از بصره و شام به سرکردگی کسانی، چون

ابن حباب مذحجی، ربیع بن صبیح، غسان بن عبدالملک و عبدالواحد بن عبدالملک، حاکم جدید سند را همراهی می‌کردند. این سپاه در سال ۱۶۰هـ، با حرکت از راه دریا به بارید (نارند) رسیدند و این شهر را محاصره کردند. در این شهر، جنگی سخت بین طرفین درگرفت، ولی سرانجام، شهر به تصرف مسلمانان درآمد و بتخانه آن به آتش کشیده شد و برخی از خادمان بتخانه و افراد درون آن در آتش سوختند و شمار دیگری از مردم نیز در جنگ کشته شدند. در این هنگام، مرضی در میان مسلمانان شایع شد و تعداد زیادی از آنها، از جمله ربیع بن صبیح در گذشتند. پس از آن سپاه مسلمانان عقب نشینی کردند و خود را به ساحل فارس رساندند. در آن جا نیز بر اثر توفان دریا، عده دیگری از آنان غرق شدند و عبدالملک بن شهاب مسمعی فرمانده این سپاه و حاکم سند به زحمت خود را به بغداد رساند. در سال ۱۶۱هـ مهدی، مجدداً وی را به حکومت سند منصوب نمود، ولی هفده روز پس از ورود به سند، او را عزل کرد.^{۲۹} در منابع، در خصوص این عزل زود هنگام مطلبی نیامده است.

ذهبی (۷۴۸ - ۶۷۳هـ) از فتح شهری بزرگ در هند در سال ۱۶۰هـ سخن گفته است بدون این که نام آن را ذکر کند^{۳۰} که به احتمال قوی، همان شهر نارند یا بارید بوده است. از حوادث مهم دوره مهدی، اوج‌گیری دوباره اختلافات قبیله‌ای بین قبایل عدنانی و قحطانی در سند بود. ساکنان هند این وضعیت را غنیمت شمرده و برخی از سرزمین‌ها را از تسلط مسلمانان خارج ساختند.^{۳۱}

گزارش یعقوبی، از اوضاع نابسامان سند در دوره مهدی، خلیفه عباسی، حکایت دارد. گرچه خود او اشاره می‌کند که مهدی، پادشاهان سند، چین، تبت، کابل، سیستان، بامیان، فرغانه، تخارستان و... را به اطاعت و فرمان‌برداری فراخواند و اغلب این پادشاهان دعوت وی را پذیرفتند، ولی نصب و عزل چند نفر به حکومت سند در دوره‌ای کوتاه، حکایت از نابسامانی و مشکلات مربوط به حکومت عباسیان در سند داشت. به گفته یعقوبی، نخستین فردی که از

طرف مهدی، به عنوان حاکم سند برگزیده شد، روح بن حاتم مهلبی بود. او هنگامی به سند رسید که زطها دست به شورش زده بودند. وی پس از مدت کوتاهی، به علت بی‌کفایتی عزل گردید و نصر بن محمد بن اشعث خزاعی و سپس، محمد بن سلیمان بن علی هاشمی، و بعد از او، عبدالملک بن شهاب مسمعی به حکومت سند منصوب شدند. بر اساس همین گزارش، مدتی بعد وی نیز برکنار و نصر بن محمد بن اشعث خزاعی دوباره حاکم سند گردید. پس از وی نیز زبیر بن عباس این مقام را یافت، ولی هنوز به سرزمین سند نرسیده بود که برکنار و فَمَصَّح بن عمرو تعلبی (سطیح بن عمرو) به جای وی منصوب شد. در دوره وی، اختلافات قبیله‌ای اعراب در سند بالا گرفت.^{۳۲}

در بعضی از منابع، مانند کتاب بلاذری، تنها به نام عبدالملک بن شهاب مسمعی اشاره شده است. احتمال می‌رود به علت حکومت کم دوام بقیه افراد که برخی حتی بدون اینکه به سند برسند، برکنار شدند، بلاذری، که حوادث سند را به اختصار نوشته، به ذکر آنها نپرداخته باشد. در هر صورت، عزل و نصب این افراد حاکی از وخامت اوضاع سیاسی و نظامی سند بود. آخرین فردی که مهدی، خلیفه عباسی، به عنوان حاکم سند برگزید، لیث بن طریف کوفی از موالی وی بود. هم زمان با دوره وی قوم زط در سال ۱۶۵ هـ شورش کردند. خلیفه عباسی، سپاه بزرگی به کمک عامل خود در سند فرستاد و آنها شورش زطها را در هم شکستند و اوضاع آرام شد.^{۳۳} قوم زط که در دوره قبل از اسلام، از بسیاری از حقوق سیاسی و اجتماعی خود محروم شده بود، در دوره اسلامی هم نتوانسته بود به حقوق پایمال شده خود دست یابد. این در حالی بود که آنان به مسلمانان در فتح سند کمک کردند و بعد از آن، به حاشیه رانده شده و کماکان از حقوق اجتماعی خود محروم بودند و از نظر اقتصادی وضعیت مناسبی نداشتند. با این همه، مهم‌ترین مشکل سند در این دوره، اختلافات قبیله‌ای بین قبایل یمنی و نزاری بود. بنا به گزارش یعقوبی و ابن خیاط، در دوره هارون الرشید (۱۹۳ - ۱۷۰ هـ)، در مدتی

کوتاه، بیش از هفت نفر به حکومت سند منصوب و سپس عزل شدند. هارون ابتدا سالم بن یونس را به حکومت سند برگزید. هر چند که روش او در حکومت‌داری بد نبود، مدتی بعد برکنار شد و اسحاق بن سلیمان بن علی هاشمی به عنوان حاکم سند عازم آن منطقه گردید. او نیز به سرعت عزل و طیفور بن عبدالله بن منصور حمیری جانشین وی شد. در این هنگام، بار دیگر جنگ و نزاع بین قبایل یمنی و نزاری درگرفت. طیفور با انتصاب جابر بن اشعث طائی به عنوان حاکم منطقه غربی رود سند، سعی در حفظ آرامش اوضاع داشت، اما در این امر موفقیتی کسب نکرد و به جای وی، سعید بن سالم بن قتیبه، والی سند گردید. او برادر خود، کثیر بن سالم را به سند فرستاد. بدرفتاری‌های کثیر، باعث برکناری وی گردید و حکومت سند به عهده عیسی بن جعفر بن منصور گذاشته شد. او نیز خود به سند نرفت و محمد بن عدی ثعلبی را به آن جا فرستاد. وی سعی کرد با تفرقه‌افکنی میان قبیله‌های عرب منطقه، حکومت خود را تحکیم کند. یکی از اقدامات محمد بن عدی، حمله به ملتان بود که با ایستادگی اهالی این منطقه به شکست و عقب نشینی وی منجر شد. او نه تنها اختلافات قبیله‌ای را حل نکرد، بلکه آن را افزایش داد و شکست در ملتان نیز باعث ائتلاف بسیاری از اموال بیت المال گردید. پس از او هارون، ایوب بن جعفر بن سلیمان و سپس در سال ۱۸۴هـ، داود بن یزید بن حاتم مهلبی را به حکومت سند برگزید و داود، برادرش مغیره را به آن جا فرستاد. در این دوره، نزاری‌ها تصمیم گرفتند که سند را تجزیه و آن را بین قبایل قریش، قیس و ربیعہ تقسیم کنند و یمنی‌ها را از آن منطقه بیرون برانند.^{۳۴}

با نزدیک شدن مغیره به منصوره، نزاری‌ها دروازه‌های شهر را بستند و مانع ورود وی شدند. آنها اعلام کردند، تنها در صورتی که مغیره تعهد نماید که بر اساس عصبیت‌های قومی حکومت نکند و علیه آنان اقدامی انجام ندهد، با وی همراهی خواهند کرد. با این حال، وقتی

که او بر اوضاع مسلط شد، به ظلم و ستم درباره نزاری‌ها ادامه داد و این امر باعث حمله نزاری‌ها و قتل وی گردید. چون خبر این حادثه به داود بن یزید بن حاتم رسید، خود رهسپار سند گشت و بسیاری از نزاری‌ها را در منصوره از دم شمشیر گذراند. او ساکنان دیگر شهرها را نیز سرکوب و تعداد بسیار زیادی از مردم را به قتل رساند و بر سراسر سند مسلط شد.^{۳۵}

یکی از حوادث عصر هارون، ورود و اسکان شیخ ابوتراب، از علمای بزرگ اسلامی، در سند بود. او به چند شهر مسافرت کرد و سعی در حفظ آرامش و امنیت سند که در آتش اختلافات قبیله‌ای می‌سوخت، داشت. ممکن است وی به منظور دعوت برای علویان و یا فرقه‌ای دیگر به این منطقه آمده باشد. به هر حال او و شماری از یارانش کشته شدند. منابع در خصوص این شخص و مأموریت وی سکوت کرده‌اند. امروزه مقبره وی مورد توجه بسیاری از اشخاص قرار می‌گیرد. تاریخ روی گنبد آن، سال ۱۷۱ هـ را نشان می‌دهد. این مقبره در حدود ده کیلومتری جنوب غرب تاته،^{۳۶} بین گوجه^{۳۷} و کوری^{۳۸} قرار دارد.^{۳۹}

در سال ۲۰۵ هـ داود بن یزید بن حاتم درگذشت و پسرش بشر، جانشین وی شد. مأمون (۲۱۸ - ۱۹۸ هـ) نیز حکومت وی را بر سند تأیید کرد، بدان شرط که سالانه یک میلیون درهم خراج به بغداد بفرستد. مدتی این خراج پرداخت شد، ولی سرانجام، بشر عصیان نمود. مأمون حاجب بن صالح را در سال ۲۱۱ هـ برای مقابله با او فرستاد. اما بشر او را شکست داد و تا کرمان عقب راند. مأمون این بار در سال ۲۱۳ هـ، غسان بن عباد را به همراه موسی بن یحیی بن خالد برمکی برای مقابله با او فرستاد. بشر تاب و توان مقابله را در خود ندید؛ از این رو، از او امان خواست و تسلیم شد. غسان، او را به بغداد فرستاد، ولی مأمون با او به نیکی رفتار کرد.^{۴۰} پس از آن، مأمون به غسان دستور داد که موسی بن یحیی را بر سند بگمارد. موسی که نخستین فرد از خاندان برمک بود که والی سند گردید، خدمات زیادی انجام داد. از جمله اقدامات وی ایجاد آرامش و حل و فصل اختلافات قبیله‌ای و سرکوب قبایل شورشی در سند

بود. هم چنین او به گجرات و کوچ، لشکرکشی کرد.^{۴۱}

موسی تا پایان عمر خود، (۲۲۱هـ) بر سند حکمرانی کرد. پس از وی، پسرش عمران، حکومت سند را در دست گرفت. از جمله اقدامات وی، لشکرکشی به ملتان و قنابیل و سرکوب شورشیان این شهرها بود.^{۴۲} از دیگر کارهای او، سرکوب شورش زطها در قیقان بود. زطها تا آن زمان، در دسرهای زیادی برای حکومت‌های مسلمان سند، ایجاد کرده بودند. موسی پس از فتح قیقان و سرکوب شورشیان، در نزدیکی آن، شهری به نام «بیضاء» بنا نمود و محل اسکان سپاهیان را قرار داد. او این شهر را مقری برای سپاهیان قرار داد که به جنگ و فتوحات ادامه دهند و یاغیان را به راحتی سرکوب کنند. هم چنین وی پس از فتح قنابیل، شورشیانی که به سرکردگی محمد بن خلیل، مزاحمت‌های زیادی ایجاد کرده بودند، تنبیه و بزرگان آنان را به قصدار تبعید کرد. سپس با قبیله مید جنگید و به روایتی سه هزار نفر از آنان را به قتل رساند. در دوره وی نیز درگیری میان یمانی‌ها و نزاری‌ها کماکان ادامه داشت. جانب‌داری او از یمانی‌ها خشم نزاری‌ها را برانگیخت. آنان به رهبری عمر بن عبدالعزیز هباری، بر ضد او شورش نموده و او را غافلگیر ساخته و به قتل رساندند.^{۴۳}

در دوره برمکیان، اقداماتی جهت ارتباط و تعامل علمی و فرهنگی بین سند و هند و دنیای اسلام صورت گرفت و بسیاری از کتاب‌های هندی به عربی ترجمه شد و برخی از دانشمندان و مترجمان، به خصوص پزشکان هندی، به بغداد رفتند و خدمات زیادی به دنیای اسلام و مسلمانان کردند.

یکی از تحولات سیاسی مهم هند در عصر مأمون و معتصم، تشکیل دولت ماهانیه در سندان بود. هنگامی که فضل بن ماهان، یکی از غلامان بنی سامه، سندان را فتح کرد، وی، هدایا و نامه‌ای که در آن اطاعت خود را اعلام کرده بود، برای مأمون فرستاد. او در سندان، مسجد جامعی ساخت و به نام خلفای عباسی خطبه خواند. پس از درگذشت وی، فرزندش

محمد بن فضل بن ماهان به جای او به حکومت سندان رسید. به گفته بلاذری، او با هفتاد کشتی جنگی به سوی قوم مید لشکر کشید و گروهی از آنان را به قتل رساند و برخی شهرها را به تصرف خود درآورد. اما هنگامی که به سندان بازگشت متوجه شد که برادرش ماهان بن فضل، بر شهر مسلط شده و برای معتصم، خلیفه عباسی، نامه و هدایایی فرستاده و اعلام وفاداری نموده است. بدین ترتیب، اختلافات داخلی، این حکومت را تضعیف ساخت و هندی‌ها با استفاده از این فرصت بر ضد او شورش نموده و وی را به قتل رساندند. بنابراین، عمر این سلسله حکومتی اسلامی که در نواحی جنوبی سند خوش درخشیده بود به سر رسید و هندی‌ها بر شهر مسلط گشتند. آنان هیچ گونه اقدامی جهت تخریب مسجد مسلمانان انجام ندادند و مسلمانان به راحتی می‌توانستند در آن مسجد نماز گزارده و حتی به نام خلیفه عباسی خطبه بخوانند.^{۴۴}

به هر صورت، پس از قتل عمران بن موسی برمکی، معتصم (۲۲۷ - ۲۱۸ هـ)، عنبه بن اسحاق را به حکومت سند تعیین کرد.^{۴۵} در دوره وی حادثه مهمی روی نداد. هنگامی که او به سند رسید، چند تن از شاهان محلی، از جمله عمر بن عبدالعزیز هباری، بر برخی بلاد تسلط یافته بودند، ولی به محض ورود وی، همه از او فرمانبرداری کردند. عنبه نه سال بر سند حکمرانی کرد^{۴۶}، تا این که متوکل علی الله (۳۲۳ - ۲۴۷ هـ) روی کار آمد و او را در سال ۲۳۴ هـ عزل کرد. علت عزل وی آن بود که خلیفه خراسان و سند را به ایتاخ ترک واگذار کرده و عنبه، عامل ایتاخ بود؛ چون ایتاخ قصد داشت بر ضد خلیفه عصیان کند، خلیفه او را به زندان انداخت و به تبع آن عاملان وی نیز در مصر، سند و... در معرض اتهام قرار گرفته از کار برکنار گردیدند. عنبه به بغداد احضار شد و به جای وی، هارون بن ابی خالد به حکومت سند رسید.^{۴۷} منابع، از حوادث و وقایع عصر وی هیچ گونه گزارشی ارائه نداده‌اند. او در سال ۲۴۰ هـ درگذشت. از جمله وقایع دیگری که به عصر معتصم منسوب است، پذیرش اسلام از جانب حاکم

عسیفان است. بلاذری که عسیفان را شهری بین کشمیر، ملتان و کابل قرار می‌دهد، می‌گوید که حاکم عسیفان مردی عاقل بود، ولی ساکنان شهر بت می‌پرستیدند. هنگامی که پسر حاکم مریض شد، وی از خادمان بتخانه شهر خواست که برای شفای پسرش دعا کنند. آنها نیز چنین کردند و اعلام نمودند که به زودی فرزند وی، شفا خواهد یافت. اما اندکی بعد فرزندش درگذشت. حاکم عسیفان خشمگین شد و بتخانه را ویران کرد. در این هنگام، گروهی از بزرگانان مسلمان در این شهر بودند که حاکم عسیفان آنها را به حضور خود فرا خواند و از آیین و دینشان سؤال کرد. آنها اسلام را برای او توضیح دادند و او نیز آن را پذیرفت و مسلمان گردید.^{۴۸}

تأسیس حکومت‌های مستقل در منصوره و ملتان

در این زمان در دنیای اسلام، به خصوص در نواحی دوردست قلمرو خلافت، سیطره و قدرت خلافت تا حدود زیادی به چالش کشیده و تضعیف شده بود. از مدت‌ها پیش، اغالبه، در مصر کوس استقلال می‌زدند و عباسیان مجبور شدند حکومت آنان را بر افریقایه به رسمیت بشناسند. در ایران نیز طاهریان از اوایل قرن سوم هجری، ادعای استقلال نمودند. مأمون توانست طاهر را از سر راه خود بردارد، ولی مجبور به واگذاری حکومت خراسان به فرزندان وی گردید و در عمل، حکومت طاهریان در خراسان به رسمیت شناخته شد و آنها در این منطقه، حکومتی موروثی تشکیل دادند. ترکان نیز تا حدود زیادی قدرت را در دربار خلافت بغداد در دست گرفته بودند و نفوذ خلافت کم کم به امور مذهبی و معنوی محدود شد. ساکنان سند و سردارانی که از مدت‌ها قبل به فکر تشکیل حکومتی مستقل در منطقه بودند، از این فرصت استفاده کردند.

بنا به نوشته یعقوبی، چون هارون بن ابی خالد درگذشت، عمر بن عبدالعزیز^{۴۹} که از بزرگان

منطقه بود، در نامه‌ای به متوکل اعلام کرد که او قادر است اداره امور را در دست گرفته و سند را برای خلفا و به نام آن نگهداری کند. متوکل پیشنهاد وی را پذیرفت.^{۵۰} عمر بن عبدالعزیز هباری به خوبی می‌دانست که بدون به رسمیت شناختن خلفای عباسی نمی‌تواند به حکومت خود استحکام و مشروعیت بخشد.

خانواده عمر بن عبدالعزیز - از اعراب قریش - از دوره حکم بن عوانه به این منطقه مهاجرت کرده بودند. پس از قتل متوکل در سال ۲۴۷ هـ، عمر حکومت منصوره را در خاندان خود موروثی کرد. او اکنون تنها نام خلیفه را در خطبه می‌خواند و سالیانه خراجی پرداخت می‌نمود.^{۵۱}

منابع در باره ارتباط او با صفاریان مطالب زیادی مطرح نکرده‌اند، ولی احتمال می‌رود که او حکومت صفاریان را نیز به رسمیت شناخته باشد. در *وفیات الاعیان* آمده است که قبل از حمله یعقوب به بغداد، پادشاهان ملتان، رخج، زابلستان، سند و مکران به وی اظهار اطاعت و فرمان برداری کرده بودند.^{۵۲} خلیفه عباسی که پیشروی یعقوب در سال ۲۶۲ هـ در کرمان، فارس و خوزستان او را به وحشت انداخت و احتمال می‌داد که یعقوب با صاحب الزنج متحد گردد، پیشنهاد حکومت نواحی خراسان، طبرستان، ری، فارس، سیستان، کرمان، مکران، سند و حتی صاحب شرطگی بغداد و آوردن نام وی در خطبه مکه و مدینه را داد، ولی یعقوب این پیشنهادها را نپذیرفت. با این همه، وی در نبرد با سپاه معتمد، خلیفه عباسی، شکست خورد.^{۵۳}

در تاریخ سیستان، خراسان، سیستان، کابل، سند و هند، از مناطق تحت حاکمیت یعقوب ذکر شده است.^{۵۴} این امر، احتمال اظهار فرمان برداری هباری‌ها از یعقوب را بیشتر می‌کند، ولی به نظر می‌رسد که یعقوب، فرصت حمله به سرزمین‌های دوردست سند و هند را نداشته است و هباری‌ها برای در امان ماندن از حمله‌های صفاری‌ها، در ظاهر به آنان اظهار وفاداری

و اطاعت کرده‌اند. کما این که وقتی محمود به آن مناطق لشکر کشید، آنها به وی اظهار اطاعت کردند. با این حال، صفاری‌ها در گسترش اسلام و زبان و ادبیات فارسی در مرزهای سند و هند نقش داشته‌اند.^{۵۵}

در سپاه یعقوب، شمار زیادی از هندی‌ها استخدام شده بودند.^{۵۶} حکومت هباری‌ها در سند را می‌توان چون حکومت‌ها و سلسله‌های نیمه مستقل عصر عباسی در شمال آفریقا و ایران به حساب آورد. آغاز حکومت هباری‌ها در سند، به معنی شروع دوره حکومت‌های متغلب در سند است. عباسیان، این حکومت‌ها را منصوب نمی‌کردند، بلکه آنها قدرت را به زور تصاحب می‌کردند و عباسیان مجبور به مصالحه و به رسمیت شناختن آنها بودند؛ به عبارت دیگر، با تأسیس حکومت هباری‌ها، سند بین حاکمان محلی تقسیم شد، چرا که در ملتان نیز بنو سامه به قدرت رسیدند. این دو خاندان هر دو قریشی بوده و به نسب قریشی خود افتخار می‌کردند.^{۵۷} بدین ترتیب، بی‌توجهی خلفای عباسی به اداره امور سند و سپردن این ایالت به افراد نالایق سرانجام باعث خروج این قلمرو از سلطه مستقیم آنان شد. این در حالی بود که آنان با اعزام افراد لایق و تقویت آنها می‌توانستند علاوه بر تحکیم و تثبیت موقعیت خلافت و حکومت اسلامی در آن منطقه، دیگر نواحی سند و هند را که به دست حاکمان مخالف با هم‌دیگر و بدون مرکزیت واحد سیاسی اداره می‌شد، تصرف نمایند. کاری که محمود غزنوی، با افراط در قتل و غارت و چپاول آن را به انجام رساند.

پس از عمر بن عبدالعزیز، فرزند وی عبدالله، حاکم سند سفلی به مرکزیت منصوره شد. او نیز به نام خلیفه عباسی خطبه می‌خواند. سکه‌هایی که از دوره وی به دست آمده، نشان می‌دهد که او از عباسیان مستقل بوده است، زیرا بر روی این سکه‌ها نام خلیفه دیده نمی‌شود. او تا سال ۲۷۰ هجری بر سند حکمرانی کرد. در این دوره، برای نخستین بار، قرآن به زبان سندی ترجمه شد. هم‌چنین، در این دوران، شورش‌ها به رهبری سمح بن ابوسمح روی داد که

شورش‌گران بر «منصوره» مسلط شدند.^{۵۸} احتمالاً، وی در این شورش کشته شده باشد.^{۵۹} با توجه به سکه‌های ضرب شده به دست عبدالله و این که نام خود وی بر روی آنان حک شده و از ذکر نام خلیفه خودداری گردیده، ممکن است که ایادی خلیفه عباسی در شورش و یا قتل عبدالله دخالت داشته باشند.

به طور کلی، سکوت منابع در خصوص حوادث و وقایع سند، به خصوص از دوره هباری‌ها به بعد، خلأ بزرگی در اطلاعات ما به وجود آورده است. از این رو، آگاهی از مسائل اواخر دوره هباری‌ها و هنگامی که اسماعیلیان در ملتان و منصوره نفوذ پیدا می‌کنند، بسیار کم و مبهم است. پس از عبدالله، برادرش موسی بن عمر الهباری، روی کار آمد. در دوره وی، میان اعضای خاندان هباری اختلافاتی روی داد. هم چنین در سال ۲۸۰ هـ زمین لرزه ویران کننده‌ای در دیبل به وقوع پیوست که شهر ویران شد و اغلب ساکنان آن به قتل رسیدند.^{۶۰} این شهر، بعدها به سرعت بازسازی شد و به نظر می‌رسد به دلیل اهمیت اقتصادی آن، به سرعت مورد توجه و توطن شمار زیادی از مردم، به خصوص تجار و بازرگانان قرار گرفت.

استقلال هباری‌ها در دوره موسی بن عمر، خدشه‌دار شد. موسی بن عمر، هدایایی برای خلیفه عباسی فرستاد. از دوره وی، سکه‌ای باقی نمانده است. برخی این نشانه‌ها را دلیل عدم استقلال هباری‌ها در این دوره می‌دانند.^{۶۱} در سال ۲۸۲ هـ هم چنین، محمد ابن ابی شوارب از طرف خلیفه عباسی به عنوان قاضی منصوره اعزام گردید.^{۶۲} این نیز می‌تواند شاهد دیگری بر عدم استقلال هباری‌ها در این دوره باشد. پس از موسی، عمر بن عبدالله هباری به حکومت سند رسید. او حاکمی قدرتمند و دارای ارتشی بزرگ بود و اداره امور کشور را به وزرا سپرد و دانشمندان زیادی در دربار خود جمع کرد. وزیر معروف عصر وی «ریاح» نام داشت. از او سکه‌هایی بر جای مانده که نام وی بر آنها دیده می‌شود.^{۶۳} هنگامی که مقدسی در سال ۳۷۵ هـ از منطقه سند بازدید کرده است، در منصوره، به نام خلفای عباسی، خطبه

می خوانده‌اند. وی، اشاره می‌کند که تا قبل از این، در سواحل سند، به نام عضد الدوله دیلمی خطبه خوانده می‌شد.^{۶۴} به احتمال قوی، این گزارش مربوط به دوره‌ای است که آل بویه بر سواحل و جزایر خلیج فارس و بغداد (مرکز خلافت عباسی) مسلط گشته‌اند. آنها در این دوره، از این طریق سلطه خود را بر مکران و سواحل سند نیز بسط داده‌اند.^{۶۵}

جانشین وی، محمد ابن عمر هباری، آخرین فرد این سلسله حکومتی است که اطلاعات زیادی از وی در دست نیست. احتمالاً در دوره وی، اسماعیلیان از ملتان به منصوره آمده و او را به این آیین درآورده باشند. در هنگام حمله محمود به سند، حاکمان ملتان و منصوره مدعی فرمان برداری از خلیفه بودند، ولی این ادعا - بدون توجه به صحت یا سقم آن - مانع حمله محمود به آنان نگردید.

هم‌زمان با تشکیل حکومت مستقل هباری در منصوره، در ملتان نیز بنوسامه قدرت را در دست گرفته و سند علیی را تحت سیطره خود درآوردند. قلمرو آنان از الرور تا کشمیر را در بر می‌گرفت. با این حال، ملتان در قیاس با منصوره بسیار کوچک‌تر بود.^{۶۶} در باره چگونگی و زمان تسلط بنوسامه بر ملتان که از قبیله بنی اسد از قریش بودند، منابع، گزارش‌های بسیار پراکنده‌ای دارند. ورود این قبیله، هم‌زمان یا اندکی پس از حمله محمد بن قاسم بوده است. ولی تعدادی از افراد این قبیله، حتی قبل از حمله محمد بن قاسم، در مرزهای سند حضور داشته و دست به اقداماتی زده‌اند.

در سال ۶۵هـ، گروهی از این قبیله، مکران را تصرف و پس از آن، با کمک داهر، حاکم سند، بر ضد خلیفه اموی شورش کردند، اما سپاه خلیفه آنان را شکست داد و از آن جا بیرون راند.^{۶۷} در دوره خلیفه معتدی (۲۵۶ - ۲۵۵هـ)، بنوسامه، عمان را که مرکز شورش‌های خوارج، شیعیان و اسماعیلیان شده بود، آرام کردند؛ محمد بن قاسم سامی، که از طرف خلیفه مأمور ایجاد آرامش و پاکسازی عمان از دشمنان عباسیان شده بود، این وظیفه را به خوبی انجام داد.

ارشاد اسلام احتمال می‌دهد که آنها در همین زمان حکومت مستقل خود را در ملتان تأسیس کرده باشند.^{۶۸}

جغرافی نویسان مسلمان تنها درباره شهر ملتان و بت معروف آن و برخی مزایا و ویژگی‌های اقتصادی شهر، سخن گفته‌اند. در خصوص خانواده سامه ابن لوی به جز نام منبه بن الاسد قریشی که در سال ۳۰۳ هـ بر ملتان حکمرانی می‌کرد، به نام دیگری اشاره نشده است.^{۶۹} مقدسی که در سال ۳۷۵ هـ از آن منطقه دیدن کرده، می‌نویسد که در ملتان به نام خلیفه فاطمی خطبه می‌خوانند و به جز به دستور وی امری انجام نمی‌گیرد و هدایا، پیشکش‌ها و نمایندگانی همیشه از این جا به مصر ارسال و اعزام می‌شوند.^{۷۰} به طور دقیق مشخص نیست که چه زمانی اسماعیلیان این خانواده را به آیین خود درآوردند، اما به هنگام حمله محمود به سند، حاکمان و بسیاری از ساکنان این منطقه بر این آیین بوده‌اند.

نتیجه

در یک ارزیابی کلی می‌توان گفت که مسلمانان در چهار قرن نخست هجری، یعنی تا دوره محمود غزنوی، به پیروزی‌ها و متصرفات محمد بن قاسم اکتفا کردند، هرچند که درگیری‌ها به صورت پراکنده از کشمیر تا مالوه در دوره بنی امیه و بنی عباس ادامه داشت، حرکت مسلمانان متوقف و قلمرو آنان به سند محدود گردیده بود. لین پول، پیروزی مسلمانان در سند را یک فتح بدون نتیجه می‌داند؛ او معتقد است که مسلمانان، پس از محمد بن قاسم، هیچ گونه تلاش جدی برای تصرف سرزمین‌های حاصل خیز انجام ندادند.^{۷۱} علت این امر چه بود؟ آیا عدم پیش‌روی مسلمانان، معلول قدرت هندوها در برابر مهاجمان مسلمان بود؟ نهرو، یکی از دلایل این توقف را مقاومت هندی‌ها در برابر مهاجمان می‌داند.^{۷۲} ولی در واقع پاسخ این پرسش را باید در جبهه مقابل جست و جو کرد. اردوی مسلمانان در سند پس از مرگ حجاج و

برکناری محمد بن قاسم، دچار آشفتگی، ضعف و اختلاف‌های قبیله‌ای گردید. دربار خلفا - چه اموی و چه عباسی - جز در دوره‌هایی بسیار محدود، به سرحدات سند و هند توجه جدی نداشتند. این در حالی بود که سند، ایالتی دوردست بود که از طرف شرق، مرزهایی طولانی با غیر مسلمانان داشت. خلفای عباسی به خصوص می‌بایست اقدامی جدی و اساسی برای رفع اختلافات قبیله‌ای در سند و تقویت جبهه مسلمانان انجام می‌دادند. به نظر می‌رسد بدی آب و هوا و نداشتن مزیت‌های دیگر، از جمله درآمد و امنیت لازم، باعث گردید که بسیاری از کسانی که به عنوان حاکم سند انتخاب شدند از جانب خود نمایندگانی به آن منطقه اعزام کنند و این نشان دهنده اهمیت نداشتن این منطقه برای آنان بود. سرانجام اهمال در حفظ و نگهداری سرزمین سند و عدم تلاش برای توسعه متصرفات اسلامی در این منطقه باعث گردید که مسلمانان حتی قسمتی از متصرفات محمد بن قاسم را از دست بدهند. به طوری که در برخی مقاطع، جان مسلمانان و امنیت آنان تهدید می‌شد. نتیجه این قصور، اختلافات و... خارج شدن سند از تحت سلطه مستقیم خلافت و سرانجام، تجزیه و تقسیم سند بین خاندان و اهالی عرب منطقه بود. گرچه برخی معتقدند که سند نه برای حکومت‌های هند و نه برای خلفای اموی و عباسی آن چنان جاذبه‌ای که باعث توجه جدی به آن شود، نداشته است. از طرف دیگر، تا مدت‌ها کوه‌های هندوکش و حکومت‌هایی، چون هندوشاهیان، موانع بسیار سختی برای عبور به آن منطقه بودند.^{۷۳}

پی‌نوشت‌ها

1. Mumtaz Husain, Pathan, *Sind Arab Period*, (Hyder Abad Sind, 1978), P.210.
۲. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱) ج ۲، ص ۳۱۶-۳۱۷؛ و ابن خیاط، تاریخ خلیفه ابن خیاط (بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۵ هـ) ص ۲۷۱؛ عبدالحی بن فخرالدین حسنی، نزهة الخواطر وبهجة المسامع والنواظر (حیدرآباد دکن، جامعة العثمانیة، ۱۳۶۶ هـ) ج ۱، ص ۴۲.
۳. یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۳۴۱ - ۳۴۲.
۴. احمد بن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، تحقیق رضوان محمد رضوان (قاهره، بی‌نا، ۱۳۵۰ هـ) ص ۴۳۱؛ ابن اثیر، تاریخ کامل، ترجمه دکتر سید حسین روحانی (تهران، اساطیر، ۱۳۷۴) ج ۷، ص ۳۳۱۸ - ۳۳۱۹.
۵. مؤلف مجهول، تاریخ سیستان، تصحیح ملک الشعرا بهار، چاپ دوم (تهران، وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۱۴) ص ۱۴۰؛
- Suhail Zaheer Lari, *A History of Sind* (Oxford, 1994) p. 34.
۶. ابن خیاط، پیشین، ص ۲۸۵.
7. Suhail zaheer Lari, op.cit, Islam Ershad, *Islam in Sind* (Malaysia, international Islamic university, 2001) p. 28.
- و حسنی، پیشین، ج ۱، ص ۳۹ - ۴۰؛ یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۳۶۳ - ۳۶۴.
8. Ansar zahid khan, *History and culture of sind*, p. 209.
۹. احمد محمود الساداتی، تاریخ المسلمین فی شبه القارة الهند وباكستانية وفضارتهم (قاهره، مكتب النهضة الشرق، بی‌تا) ص ۵۲.

10. N. Derryl, Macleon, *Religion and society in arab Sind* (New York, 1989)
P. 127-128.
11. Lari, op.cit, p. 32.
۱۲. سید عباس اطهر رضوی، *شیعه در هند*، ترجمه مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی (قم)، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، (۱۳۷۶) ج ۱، ص ۲۳۰ - ۲۳۱.
13. Macleon, op.cit, P. 127.
۱۴. محمد بن عبدالله بن حسن بن علی بن ابی طالب
۱۵. مسعودی، *مروج الذهب*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ چهارم (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰) ج ۲، ص ۲۹۹ - ۳۰۰.
۱۶. محمد بن جریر طبری، *تاریخ الطبری* (بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۸هـ)
ج ۷، ص ۲۵ - ۲۶؛ ابن اثیر، *پیشین*، ج ۸، ص ۳۴۸۹ - ۳۴۹۰.
۱۷. رضوی، *پیشین*، ج ۱، ص ۲۳۲ - ۲۳۳.
۱۸. طبری، *پیشین*، ج ۷، ص ۲۶؛ حسنی، *پیشین*، ج ۱، ص ۳۳ - ۳۵.
Pathan, op.cit, P. 215.
۱۹. الساداتی، *پیشین*، ص ۵۴.
۲۰. رضوی، *پیشین*، ص ۲۳۳.
۲۱. طبری، *پیشین*، ص ۲۷.
۲۲. ابن اثیر، *پیشین*، ج ۸، ص ۳۴۹۳.
۲۳. رضوی، *پیشین*، ص ۲۳۴؛ Macleon, op.cit, P. 129؛ ابن عنبه می گوید که عبدالله در کابل کشته شد. او معتقد است که عبدالله پس از مرگ پدرش به سند گریخت که به نظر می رسد این قسمت از مطالب وی صحیح نباشد. برای اطلاع ر.ک: ابن عنبه، *عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب*، تصحیح محمدحسن آل الطالقانی (نجف، بی نا، ۱۹۶۱م) ص ۱۰۵ - ۱۰۶.
۲۴. طبری، *پیشین*، ج ۷، ص ۲۷ - ۲۸ و رضوی، *پیشین*، ص ۲۳۴.
۲۵. ندوی، قندهار را نزدیک بروچ می داند. البته این قندهار با شهری با همین نام که در افغانستان امروزی قرار دارد متفاوت است:

Nadvi, *Early relations between Arabia and India*, in Islamic culture, April 1937, P. 177.

۲۶. یعقوبی از یک لشکرکشی از طریق دریا به قندهار سخن می‌گوید که به احتمال زیاد این دو گزارش یکی است و یا این که یعقوبی در ذکر نام دچار اشتباه شده است. ر.ک: یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۳۶۴.

۲۷. بلاذری، پیشین، ص ۴۳۱ و یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۳۶۴.

28. Macleon, *Ibid*, P. 129.

۲۹. حسنی، پیشین، ج ۱، ص ۳۶ - ۳۷؛ عبدالزوف الفقی عصام الدین، *بلاد الهند فی عصر الاسلامی* (قاهره، عالم الکتب، ۱۹۸۰م) ص ۱۱؛ Lari, *op.cit*, P. 37.

۳۰. شمس الدین ذهبی، *دول الاسلام فی التاریخ* (حیدرآباد دکن، دایرة المعارف العثمانیة، بی تا) ج ۱، ص ۸۳.

۳۱. شاکر محمود، *پاکستان* (بی جا، مؤسسة الرسالة، بی تا) ص ۱۷.

۳۲. یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۳۹۸ - ۳۹۹.

۳۳. حسنی، پیشین، ج ۱، ص ۴۰.

۳۴. یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۴۱۳ - ۴۱۴؛ ابن خیاط، پیشین، ص ۳۰۶ - ۳۰۷؛ الساداتی، پیشین، ص ۵۶.

۳۵. یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۴۱۴، حسنی، پیشین، ج ۱، ص ۵۲ - ۵۳؛

Lari, *op.cit*, P. 37.

36. Tha thah

37. Guya

38. Kori

39. Henry, Cousens, *The Antiqui ties of Sind with historioal outline* (Baharatia Publishiug house, 1975) P. 29.

۴۰. حسنی، پیشین، ج ۱، ص ۵۱ - ۵۹؛ یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۴۷۸.

۴۱. بلاذری، پیشین، ص ۴۳۱؛ Lari, *op.cit*, P. 39.

42. Ibid. P.39.

۴۳. بلاذری، پیشین، ص ۴۳۲ - ۴۳۳؛ حسنی، پیشین، ج ۱، ص ۵۷ - ۵۸.

۴۴. بلاذری، پیشین، ص ۴۳۲ - ۴۳۳؛

Nadvi, *Muslim colonies in India before the Muslim conquest*, jan 1935, P. 435.

۴۵. حسنی، پیشین، ج ۱، ص ۵۰۷.

۴۶. همان، ص ۵۷؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۷.

۴۷. همان، ج ۲، ص ۵۱۴ - ۵۱۵؛ حسنی، پیشین، ص ۵۷.

۴۸. بلاذری، پیشین، ص ۴۳۲، ندوی معتقد است که بلاذری دچار اشتباه شده است و عسيفان همان اسيوان است که سيوان هم نامیده شده است. ر.ک:

Nadvi, *Muslim colonies in India before the Muslim conquest*, op.cit, P. 435.

۴۹. اصطخری می‌گوید که عمر بن عبدالعزیز شهر بانیه را بنا نهاد و هباری‌ها تا مدت‌ها در این شهر ساکن بودند. ابواسحاق ابراهیم اصطخری، *مسالك و ممالك*، به اهتمام ایرج افشار، چاپ سوم (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸) ص ۱۵۰.

۵۰. یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۵۲۰.

51. Pathan, op.cit, P. 232; Nadvi, *Muslim colonies in Sndia befor the Muslim conquest*, op.cit, P. 152.

۵۲. ابن خلکان، *وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان* (بیروت، دار احیاء التراث العربی،

۱۴۱۷هـ) ج ۳، ص ۴۰۱.

۵۳. رن. فرای، [گردآورنده] *تاریخ ایران کمبریج*، ترجمه حسن انوشه (تهران، امیرکبیر،

۱۳۶۳) ج ۴، ص ۹۹ - ۱۰۰.

۵۴. *تاریخ سیستان*، پیشین، ص ۲۳۳.

۵۵. عبدالله سید، *ادبیات فارسی در میان هندوان* (تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار،

۱۳۷۱) ص ۲۱ - ۲۲؛ رن. فرای، پیشین، ج ۴، ص ۹۷.

۵۶. همان، ص ۱۱۰.

57. Lari, op.cit, P. 40; Ershad, op.cit, P. 31-32.

۵۸. حسنی، پیشین، ج ۱، ص ۵۶.
59. Pathan, op.cit, P. 236.
۶۰. طبری، پیشین، ج ۸، ص ۶۱۲-۶۱۳.
61. Pathan, op.cit, P. 238.
62. Ershad, op.cit, P. 32-33.
63. Pathan, op.cit, P. 238.
- Nadvi, op.cit, P. 153.
۶۴. مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه علی نقی منزوی (تهران، مؤلفان و مترجمان، ۱۳۶۱) ج ۲، ص ۷۱۲-۷۱۳.
۶۵. جان نورمن هالیستر، تشیع در هند، ترجمه آذرمیدخت مشایخ فریدنی (تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۳) ص ۳۸۳.
66. Pathan, op.cit, P. 371.
۶۷. قاضی اطهر مبارکبوری، خلافت امویہ اور ہندوستان (دہلی، ندوۃ المصنفین، ۱۳۵۹ هـ) ص ۳۵۸.
68. Ershad, op.cit, P. 33.
۶۹. حسنی، پیشین، ص ۷۱.
۷۰. مقدسی، همان، ج ۲، ص ۷۱۳.
71. lean pole, Stanly, *Mediaeval India under Muhammadan rule*, (712-1764A.D) (New york, 1971) P. 7-8.
۷۲. جواهر لعل نہرو، کشف ہند، ترجمہ محمود تفضلی (تہران، امیرکبیر، ۱۳۶۱) ص ۳۸۰.
73. Moulavi syed Hashemi, *The Arab rule in Sindh* in Islamic culture, 1927, P. 193-194.

منابع

- ابن اثیر، تاریخ کامل، ترجمه دکتر سید حسین روحانی (تهران، اساطیر، ۱۳۷۴).

- ابن خلکان، **وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان** (بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۷هـ).
- ابن خیاط، عمر و خلیفه، **تاریخ خلیفه بن خیاط** (بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۵هـ).
- ابن عنبه، سید جمال الدین احمد بن علی، **عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب**، تصحیح محمدحسن آل طالقانی، (نجف، بی نا، ۱۹۶۱).
- اصطخری، ابو اسحاق ابراهیم، **مسالك و ممالک**، به اهتمام ایرج افشار، چاپ سوم (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸).
- بلاذری، احمد بن یحیی، **فتوح البلدان**، تحقیق رضوان محمد رضوان (قاهره، بی نا، ۱۳۵۰هـ).
- حسنی، عبدالحی بن فخرالدین، **نزهة الخواطر وبهجة المسامع والنواظر** (حیدرآباد دکن، جامعة العثمانیة، ۱۳۶۶هـ).
- ذهبی، شمس الدین، **دول الاسلام فی التاریخ** (حیدرآباد دکن، دایرة المعارف العثمانیة، بی تا).
- رضوی، سید عباس اطهر، **شیعه در هند**، ترجمه مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی (قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۶).
- الساداتی، احمد محمود، **تاریخ المسلمین فی شبه القارة الهند وباكستانية وفضارتهم** (قاهره، مكتب النهضة الشرق، بی تا).
- سید، عبدالله، **ادبیات فارسی در میان هندوان** (تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۱).
- طبری، محمد بن جریر، **تاریخ طبری**، (بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۸هـ).
- فرای، رن، **تاریخ ایران کمبریج**، ترجمه حسن انوشه (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳).
- الفقی عصام الدین، عبدالزوف، **بلاد الهند فی عصر الاسلامی** (قاهره، عالم الکتب، ۱۹۸۰).
- مبارکبوری، قاضی اطهر، **خلافت امویہ اور هندوستان** (دهلی، ندوة المصنفین، ۱۳۵۹هـ).
- محمود، شاکر، **پاکستان (بی جا، مؤسسة الرسالة، بی تا)**.
- مسعودی، علی بن حسین، **مروج الذهب**، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰).

- مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه علی نقی منزوی (تهران، مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱).
- نهرو، جواهر لعل، کشف هند، ترجمه محمود تفضلی (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۱).
- هالیستر، جان نورمن، تشیع در هند، ترجمه آذرمیدخت مشایخ فریدنی (تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۳).
- یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱).
-، تاریخ سیستان، تصحیح ملک الشعرا بهار (تهران، وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۱۴).
- Ansar Zahid khan, *History and culture of Sind*.
- Cousens, Henry, *The Antiquities of Sind with historial outline* (Bahavatia Publishing house, 1975).
- Hashemi, Moulavi syed, *The Arab rule in Sindh in Islamic culture* (1927).
- Islam, Ershad, *Islam in Sind* (Malaysia, international Islamic university, 2001).
- Lari, Suhail Zaheer, *A History of Sind* (Oxford, 1994).
- Leanpole, Stanly, *Mediaeval India under Muhammadan rule* (712-1764), (New York, 1971).
- Macleon, N. Derryl, *Religion and Society in Arab Sind* (New York, 1989).
- Nadvi, *Muslim Colonies in India before the Muslim conquest in Islamic culture* (1935).
- -----*Early relations between Arabia and India in Islamic culture* (April 1937).